

جواد قربانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

رسول عباسی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عرب و فارسی به ویژه در آثار بدر شاگرد السیاب (شاعر عرب) و قیصر امین پور (شاعر پارسی گوی)

چکیده

رویارویی دو مفهوم یا دو واژه ظاهراً متضاد مانند «شهر» و «روستا» در بیشتر موارد باعث پدید آمدن دو مفهوم «خیر» و «شر» می‌شود. در شعر نیز جایی که شهر و روستا در برابر هم قرار می‌گیرند نوعی خیر و شر پدید می‌آید که در بیشتر موارد شر به شهر می‌رسد.

برای افرادی که از روستا به شهر و یا از شهر به روستا، به هر دلیلی، کوچ می‌کنند بیشتر اوقات، شهر و روستا در برابر هم قرار می‌گیرند و یکی از آن‌ها جایگاه خوب را اشغال می‌کند و دیگری جایگاه بد.

برای شاعران و نویسندگان که دقیق‌تر و حساس‌تر هستند روستا، نماد پاک‌گی و سادگی و زیبایی است؛ حتی برای شاعران شهری ده ندیده، روستا

ستودنی است و مردم روستا، ساده و بی غل و غش. در عوض شهر، جایی است که همه چیز معامله می‌شود و نماد ریا و رنگارنگی است. حال اگر شاعر، شوریده ای باشد کوچ کرده از روستا به شهر، ستایش روستا صد چندان می‌شود و شهر هیچ گاه جای روستا و نهر را نمی‌گیرد.

در این مقاله رویارویی شهر و روستا در آثار دو شاعر معاصر یکی عرب - بدر شاکر السیاب* - و دیگری پارسی گوی - قیصر امین پور** - که هر دو از روستا به شهر کوچ کرده و از لحاظ موقعیت جغرافیایی به هم نزدیکند، برای نمونه آورده شده و بر اساس آنها و نمونه های دیگر ارائه شده، تحلیلی انجام شده است.

واژه‌های کلیدی:

رویارویی، روستا، شهر، بدر شاکر السیاب، قیصر امین پور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* (۱۹۲۶-۱۹۶۴). شاعر برجسته شعر نو و پیشاهنگ بدعت های شعر عرب از روستای جیکور از توابع بصره در جنوب عراق است و دفترهای شعر "اسلحه و کودکان"، "گورکن" و "سرود باران" از اوست.

** (۱۳۳۸ -). شاعر برجسته و نوپرداز فارسی است از روستای گتوند از توابع دزفول در جنوب ایران. دفترهای شعر "آینه‌های ناگهان" و "گلها همه آفتابگرداند"، "تنفس صبح" و "دستور زبان عشق" از اوست.

بدرشاگرد السیاب

به عقیده تمام شاعران معاصر عرب، السیاب شاعر نوگرای پس از جنگ جهانی دوم است و همه او را «پیشاهنگ بدعت‌ها»ی شعر عرب می‌دانند که نه تنها اوزان عروض را شکسته است که زبان شعر عربی را نیز برای معانی نو آماده‌تر کرده است.

دوره اول زندگی وی که بیشتر دوران دانشجویی او را در بر می‌گیرد، مرحله رومان‌تیسیم کارهای او به شمار می‌رود. پس از این مرحله، کارهای دوران پختگی و کمال تجربه شعری در آثار بدر شاگرد السیاب می‌تواند به سه مرحله تقسیم شود: مرحله رئالیسم سوسیالیستی، مرحله ایوبی یا مرحله رنج و مرحله ناسیونالیستی.^(۱)

او شاعری است که از روستای جیکور - که اصل آن واژه فارسی «جوی کور» است و در روزگاران قدیم تحت حاکمیت حکومت‌های ایرانی بوده است - به شهر بغداد کوچ کرده و هیچ‌کس مثبتی به بغداد ندارد و دچار نوعی «شهرگریزی درونی» شده است.

بغداد به عنوان شهری خاص و از پیش تعیین شده، مورد غضب شاعر نیست بلکه هر شهر دیگری که به آن کوچ می‌کرد جای بغداد را در شعرهای او می‌گرفت و بر او غضب می‌شد زیرا این شهر می‌کوشد تصویر زیبا و بی‌بدیل جیکور را از ذهن او کنار بزند و جایگزین آن شود و چون از دید السیاب جیکور، نهایت زیبایی است در نتیجه تصویر بغداد، با تمام زیبایی‌های ظاهریش، مغلوب ذهنی اوست و مادامی که جیکور، عشق باشد نقطه مقابل آن - بغداد - نفرت خواهد بود. حتی زمانی هم که در شعرهای او به بغداد تاخته نمی‌شود، این شهر در بخش ناخودآگاه ذهن شاعر در برابر روستا ایستاده است از این رو، جیکور مورد لطف همراه با اندوه و افسوس قرار می‌گیرد:

افسوس! جیکور، جیکور...

چاشت را چه شده که مانند شامگاه / نور را چون بال ضعیفی به عقب می‌کشاند/
کوخ‌های بی‌آب و نان و اندوهگین تو را چه شده/ که سایه، شیون و غم خود را در آن
نگاه می‌دارد/ کجایند کجایند، دخترکانی که میان نخلستان نجوا می‌کردند/ از عشق،
مانند درخشیدن ستارگان غریب.^(۲)

تا جایی که السیاب، جیکور را با ارزشمندترین دارایی خود - دیوان شعر شاعر - یکی می‌داند و چنین ادامه می‌دهد:

جیکور کجاست؟ / جیکور دیوان شعر من است/ که در میان تخته‌های تابوت و گور من نهاده شده.^(۳)

شهر مغضوب شاعر، وقت خشم و نفرت او، همه امکانات رفاهی یک شهر آباد را از دست می‌دهد و راه‌های ارتباطی آن، چه بسا راه‌های یاری رساننده به انسان باشند، به ریسمان‌هایی بدل می‌شوند که پیکر آدمی را می‌فشارند و او را به تنگ می‌آورند:

راه‌های شهر گرد من می‌پیچند/ ریسمان‌هایی از گل قلب مرا می‌چوند/ و از اخگری که در آن است، گل را/ ریسمان‌هایی از آتش، می‌بخشند که برهنگی دشت‌های اندوهگین را تازیانه می‌زنند/ و جیکور را در هاویه روحی می‌سوزانند/ و خاکستر نفرت و کینه را در آن می‌کارند.^(۴)

شاعر هر چند سال هم که از سکونتش در شهر بغداد بگذرد، در بخش ناخودآگاه ذهنش، آگاهانه، به دنبال نقاط ضعف شهر می‌گردد و حتی نقاط قوت آن را شاعرانه، ضعف تلقی می‌کند و در واقع تکلیف شهر در ذهن شاعر از پیش تعیین شده است چرا که در برابر مدینه فاضله او - جیکور - قد علم کرده و تمام پیش آمدهای ناگوار در این شهر رخ می‌دهد که چهره آن را زشت تر کند.

قیصر امین پور

شاعری است که از روستای گتوند در دزفول به شهر کوچ کرده و دلیل این مهاجرت از دست رفتن خواهرش به دلیل دور بودن از شهر و امکانات رفاهی آن بوده است، حتی اگر این پیش آمد برای خود او رخ نداده باشد برای شخصیت اصلی یکی از نوشته هایش رخ داده است، با آگاهی از مفید بودن امکانات شهر، نمی‌تواند جای روستای ساده خود را در دلش به آن ببخشد و به پشتیبانی از روستا چنین می‌نویسد:

... از همان روز پدرم گفت: باید به شهر برویم/... مادرم بقیچه‌هایش را می‌بست. من دلم می‌خواست گوشه‌ای از آسمان صاف روستا را بردارم، در بقیچه مادرم بگذارم، تا هر وقت دلم تنگ شد به آن نگاه کنم / ... من دلم می‌خواست صدای خروس ها را لای

لحاف کوچک بپیچم، تا هر روز صبح با آن بیدار شوم/ پدرم چمدانش را می‌بست. می‌خواستم بگویم صبر کن تا خاطراتم را از گوشه و کنار کوچه‌های روستا جمع کنم و در چمدان بگذارم/ ... دلم می‌خواست همه روستا را توی خورجین پدرم بگذارم و به شهر ببرم/ ... ما می‌رفتیم و روستا سر جای خودش ایستاده بود/ من دوست داشتم مثل کوچه‌های روستا باشم. مثل کوچه‌ها در روستا بپیچم، دور بزنم و محله‌ها را به هم پیوند بدهم / دوست داشتم مثل کوچه‌ها باشم و در روستا بمانم / نه مثل جاده که از روستا بیرون می‌رفت.^(۵)

تا آنجا که با شناخت امکانات رفاهی شهر و درک این موضوع که با آن‌ها می‌توان راحت‌تر زندگی کرد، ورود مظاهر شهری و مدرن را به روستا تقبیح می‌کند چون می‌داند این امکانات رفته رفته روستا را شهر خواهند کرد و از روستا چیزی باقی نخواهد ماند.

... من دلم می‌خواهد/ دستمالی خیس / روی پیشانی تبادر بیابان بکشم/ دستمالم را اما افسوس/ نان ماشینی/ در تصرف دارد/ آبروی ده ما را بردند!^(۶)

حتی شاعر، خود را که مدتهاست از روستا فاصله گرفته و سعی کرده است روستایی باقی بماند - با همان ویژگی‌های ساده - دور از روستا و مردم روستا حس می‌کند و خود را مغبون می‌یابد و صاحب دردی سترگ.

... این درد کوچکی نیست/ در روستای ما / شعر مرا به شور نمی‌خوانند/ گویا زبان شعر مرا، دیگر/ این صادقان ساده نمی‌دانند/ و برگ‌های کاهی شعرم را/ - شعری که در ستایش گندم نیست - / یک جو نمی‌خرند.^(۷)

اما دل خود را هنوز روستایی می‌داند، یک دل روستایی در کالبد استحاله شده شهری.

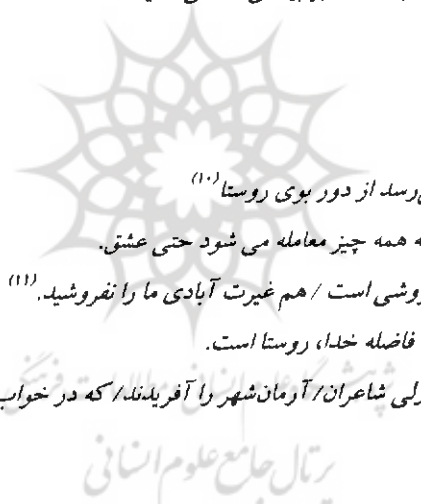
از من گذشت/ اما دلم هنوز/ با لهجه محلی خود حرف می‌زند/ با لهجه محلی مردم/ با لهجه فصیح گل و گندم.^(۸)

و همین دل سربلند می‌خواهد به گذشته - به روستا - باز گردد، کوچک شود و بزرگیش را باز یابد.

امضای تازه من / دیگر / امضای روزهای دبستان نیست / ای کاش / آن نام را دوباره / پیدا کنم / آن کوچه را دوباره ببینم / آنجا که ناگهان / یک روز نام کوچکم از دستم افتاد / و لابه لای خاطره ها گم شد.^(۹)

تصویرهای ساده روستا هیچ گاه در ذهن شاعر تسلیم تصویرهای رنگ رنگ شهر نمی شود و تا ابد تصویرهای پیروز باقی می ماند.

... خوب یادم هست من از دیر باز / باز جان می گیرد آن تصویر، باز
گرگ و میش صبح پیش از هر طلوع / قامت مرد دروگر در رکوع
خوشه ها را با نگاهش می شمرد / داس را در دست گرمش می فشرد
قطره قطره خستگی را می چشید / دست بر پیشانی دل می کشید



بار می بندیم سوی روستا / می رسد از دور بوی روستا^(۱۰)

شهر شعر شاعر، جایی است که همه چیز معامله می شود حتی عشق.

در شهر شما باری اگر عشق فروشی است / هم غیرت آبادی ما را نفروشید.^(۱۱)

و در نهایت از دید شاعر مدینه فاصله خدا، روستا است.

خدا روستا را / بشر شهر را... لولی شاعران / آرمان شهر را آفریدند / که در خواب هم / خواب آن را ندیدند.^(۱۲)

چند شاعر دیگر

احمد عبدالمعطی حجازی* با مقایسه کردن مردم شهر و روستا به این نتیجه می رسد که سادگی، مخصوص مردم روستاست و "مردم در کلان شهرها ارقام و اعدادند."^(۱۳) در این مورد، انگار حجازی از نوار ذهنی شازده کوچولو بهره جسته است و

* (۱۹۳۵ -) در روستای کوچکی در مصر سفلی متولد شد. مدت ها در فرانسه اقامت گزید. دفترهای شعر "شهری تهی از دل" و "اوراس" از اوست.

مردم روستا را دارای سادگی و صداقت کودکانه و در عوض، مردم شهر را "آدم بزرگ" فرض کرده است:

"اگر به آدم بزرگ ها بگوئید یک خانه قشنگ دیدم از آجر قرمز که جلو پنجره هایش غرق شمعدانی و بامش پر از کبوتر بود محال است بتوانند مجسمش کنند. باید حتماً به شان گفت یک خانه صد میلیون تومنی دیدم تا صدایشان بلند شود که: - وای چه قشنگ!"^(۱۴)

و با مقایسه خود شهر با روستا، در می یابد که دوام و پایداری و سرسبزی در روستاست.

اینجا من آزادم/ اینجا پرندگان می توانند پرواز کنند / اینجا گیاهان پیوسته ردای سبز بر تن دارند.../ اینجا حقیقت رنگ نفرت نمی شناسد/ اینجا دوام و پایداری است.^(۱۵) محمد عقیفی مطر* نیز با مقایسه کردن شهر و روستا، شهر را با تمام امکانات رفاهی، شکست خورده می بیند و چون همه چیز را در روستا می یابد و روستا را نجات دهنده، از او کمک می خواهد:

ای روستایم مرا در بگیر و بر من رحم آور، رحم آور، رحم آور.^(۱۶)

عبدالوهاب البیاتی*^{۱۷} شاعری که همه شخصیت های شعر او در رویای بازگشتند. شخصیت کوچ کننده از هر نمونه دیگری به ذهن او نزدیک تر است. شخصیت های کوچ کننده شعر او، همگی در نبرد میان اکنون و گذشته اند و پایان این پیکار، بازگشت است. چرا که شوق او به روستا میزان دل بستگی وی را به «بازگشت» تصویر می کند.^(۱۷)

در میان شاعران معاصر پارسی گوی، واژه های اصلی شعرهای زنده یاد سهراب سپهری در روستا حضور پررنگتری دارند و باور شاعرانه او بر این است که انسان با درخت و گیاهان زنده است و بین آنها ارتباط مهمی وجود دارد؛ ارتباط گیاه - انسان.

دیدم که درخت، هست/ وقتی که درخت هست/ پیداست که باید بود.^(۱۸)

و این باور شاعرانه را تا آنجا گسترش می دهد که:

می دانم، سبزه ای را بکنم، خواهم مرد.^(۱۹)

* (۱۹۳۵-) شاعر و روزنامه نگار مصری است. "گرسنگی و ماه" و "کتاب زمین و خون" از آثار اوست.

** (۱۹۹۹ - ۱۹۲۶) شاعر و روزنامه نویس، متولد بغداد است و "فرشتگان و شیاطین" و "ماه شیراز" از

نکته این جاست که این‌ها چیزهایی هستند که بیشتر در روستا ظهور می‌کنند و این نکته وقتی مهمتر می‌شود که سوی دیگر این ارتباط معرفی می‌شود. باید به ملتقای درخت و خدا رسید.^(۲۰)

اکنون محور ارتباطی خدا - گیاه - انسان شکل می‌گیرد که در روستا احتمال این شکل‌گیری بیشتر و ساده‌تر است و باز هم این روستاست که برتری‌ها را در اختیار دارد.

اشتراکات شاعران معاصر عربی و فارسی

(السیاب و امین پور)

حرکت متجددانه شعر عرب و شعر فارسی، در سال‌های بعد از جنگ دوم، حرکتی بوده است به سوی تغییر خانواده کلمات. رومان‌تیک‌ها، خانواده کلمات سبک قدیم را تا حدی عوض کردند، ولی در محدوده خاصی ایستادند؛ اما شعرای بعدی - السیاب و البیاتی (در عربی) و فروغ و شاملو (در فارسی) و نیما هم در شرایط خودش - خانواده کلمات را دگرگون کردند و به طور کلی تمام تحولات شعر فارسی و عربی را در محور «تغییر خانواده کلمات» می‌توان دنبال کرد.^(۳۱)

آشنایی بیشتر از پیش شاعران معاصر عرب و فارس با زبان‌های خارجی و رو آوردن آن‌ها به ترجمه شعرهای غربی، نیز باعث شد علاوه بر تغییر خانواده کلمات، مضامین و مفاهیم مشترکی را - که در اصل متعلق به فرهنگ غرب است - به جامعه خود معرفی نموده و در پی آن در شعر شاعران خودی رواج دهند.

بدر شاکر السیاب، به عنوان پیشاهنگ بدعت‌های شعر معاصر عرب معروف است، به طوری که پس از او و شاعرانی مانند البیاتی، هنوز اتفاق خاصی در شعر عرب رخ نداده است؛ تا دوباره مسئله بدعت و نوآوری طرح شود و شاعران پس از ایشان هنوز روی خط شعری آن‌ها شعر می‌نویسند و از این خط تخطی نکرده‌اند.

قیصر امین پور نیز شاعری نوپرداز است که نوگرایی در شعر فارسی شاید دغدغه اصلی ذهن اوست و برای رسیدن به این هدف است که او نیز دستی در تغییر خانواده کلمات دارد.

نکته قابل توجه، این است که امین پور و السیاب هر چند علاقه‌مند به سنت شکنی در شعر هستند؛ دشمن شعر سنتی و کهن نیستند و در واقع شاعرانی هستند که با تکیه بر پشتوانه فرهنگی و ادبی خود، از اعتبار فرهنگ و ادب کهن نیز در شعرهای خود بهره می‌برند و مضامین گذشتگان را با زبان روزگار نو بیان می‌کنند.

بحث و تفسیر

در تقابل و رویارویی شهر و روستا در جمعیت شاعران، تقریباً همیشه این شهر است که مغلوب روستاست و روستا به واسطه روستا بودن و سادگی طبیعی، عنصر غالب است و امکانات رفاهی و وسایل مدرن و در خدمت انسان موجود در شهر، در ذهن شاعر نمره منفی دارد. نه به این دلیل که او مثبت بودن این امکانات را درک نمی‌کند بلکه به این دلیل که همین امکانات و وسایل است که شهر و روستا را از هم دور کرده است و این تصویر هرچه از روستا - که ایده آل شاعر است - فاصله می‌گیرد، مغلوب‌تر واقع می‌شود به طوری که اگر این دگرگونی در روستا نیز رخ دهد و حرکت به سوی شهر شدن را آغاز نماید از دید شاعر منفور می‌شود تا آنجا که بلند الحیدری* چنین می‌نویسد:

هرگز باز نمی‌گردم.../ برای چه بازگردم، وقتی روستایم شهر شده؟!^(۲۲)

و از نگاه قیصر امین پور، ورود صنعت پخت آسان نان و ماشینی کردن آن برای روستا آبروریزی محسوب می‌شود و اتفاقات ناخوشایندی مانند برچیدن خنده از لب، نخواندن خروس، رفتن گاو و آمدن آهن و از یاد رفتن گاوآهن و لرزیدن زمین روستا، محصول روزی است که ماشین به روستا آمد^(۲۳) و یا تصویر ظاهری و درونی خانه دوست از نگاه سهراب سپهری در شعر "نشانی" قطعاً نمی‌تواند تصویر یک شهر باشد و در عوض ویژگی‌های یک روستا می‌تواند در آن دیده شود.

در شعر بدر شاگرد السیاب، جیکور، فقط روستای او نیست؛ بهشت گمشده‌ای است که با مدنیت موجود در شهر و صنعتی شدن، به مقابله پرداخته و با عقب راندن آن، در اوج قرار می‌گیرد تا آنجا که حالت «اسطوره»‌ای پیدا می‌کند.

* (۱۹۶۶-۱۹۲۶) وی از پیشگامان شعر آزاد عرب بود. دفترهای شعر "تیش خاک"، "ترانه‌های شهر مرده" و

"گام‌هایی در غربت" از اوست.

در شعر امین پور، نیز روستا جایگاه ویژه و اساطیری دارد و برترین آفریده است. به طوری که وقتی سه آفریده و سه آفریدگار را در کنار هم قرار می‌دهد، برترین آفریده که به طور حتم محصول عمل برترین آفریدگار باید باشد «روستا»ست:

خدا روستا را / بشر شهر را /... ولی شاعران / آرمان شهر را آفرینند / که در خواب هم / خواب آن را ندیدند.^(۲۴)

در حالت کلی و غالب، ایده آل شاعر روستاست؛ روستا نه فقط به دلیل وطن و زادگاه بودنش که به دلیل روستا بودنش، داشتن نهر، باغ، تپه و کوه و سرسبزی و از همه مهمتر سادگی نوع زیست و سادگی مردم روستا، به طوری که حتی شاعرانی که در شهر زاده شده و رشد یافته‌اند؛ روستا را ستایش می‌کنند. بخشی از این واقعیت نیز در این است که طبیعت آفریده شده به دست پروردگار در روستا کمتر مورد هجوم دست بشر قرار گرفته و در واقع خدایی‌تر است و خدا در روستا بیشتر حضور دارد. روستا محل رویش و آفرینش است و رویش خدایی دو چیز نیاز دارد، بستر مناسب "و خدایی که در این نزدیکی است، لای این شب بوها، پای آن کاج بلند"^(۲۵)

شاعر، در شهر به دنبال مظاهر روستا است و چون هیچ گاه پیدا نمی‌کند دچار سرخوردگی و به دنبال آن افسردگی می‌شود و در او دلتنگی* خاصی پدیدار می‌شود. در این حالت وقتی شاعر از شهر می‌نویسد شهر با تمام امکانات و مدنی بودنش مورد هجوم یأس و سکون قرار می‌گیرد و این یأس و سکون، هم مخصوص شاعر است و هم شهر؛ یعنی سکون هم در شهر و هم در شاعر اتفاق می‌افتد. در حالی که اگر حتی در این حال شاعر از روستا بنویسد یأس و سکون فقط در شاعر است و روستا در شعر، پویایی و شادایی خود را حفظ کرده و این شاعر است که به دلیل دور ماندن از این تراوت و پویایی افسرده و مأیوس است. نمونه بارز این مدعا شعر بلند "حیدربابایه سلام" استاد شهریار است که با بازگو کردن خاطرات گذشته روستا و به تصویر کشیدن زیبایی‌ها و پویا بودن روستا نهایت غمگینی و ناراحتی خود را - که اکنون دور از روستاست - به نمایش می‌گذارد.

* حسرت گذشته، (برای میهن یا خانه و خانواده) دلتنگی: Nostalgia.

در نهایت، در نوشته‌های شاعران و نویسندگان، شهر وقتی پسندیده و حتی قابل ستایش است که به تنهایی و یا در برابر واقعه‌ای ناگوار مثل جنگ مدتظر باشد و نه در برابر روستا؛ چرا که بلافاصله با ظاهر شدن روستا در برابر شهر، این روستاست که گوی سبقت را در میدان ستایش می‌رباید، شهر رنگ خود را می‌بازد و این روستاست که باقی می‌ماند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- ۱- محمد رضا شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۸۰، صص ۱۷۴ - ۱۶۹.
- ۲، ۳ و ۴- بدر شاکر السیاب، دیوان، دارالعودة، بیروت ۱۹۹۷، ج ۲، صص ۴۱۹ - ۴۱۴، (به نقل از: احسان عباس، رویکردهای شعر معاصر عرب، حبیب الله عباسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴، صص ۱۹۴-۱۹۳).
- ۵- قیصر امین پور، بی بال پریدن، انتشارات افق، ۱۳۷۰، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، صص ۳۴-۳۳.
- ۶- قیصر امین پور، گزیده اشعار، انتشارات مروارید، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷.
- ۷- همان، ص ۱۲۶.
- ۸- همان، ص ۱۲۶.
- ۹- همان، ص ۷۴.
- ۱۰- همان، صص ۱۵۴-۱۵۳.
- ۱۱- قیصر امین پور، دستور زبان عشق، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۶۷.
- ۱۲- قیصر امین پور، گلها همه آفتابگردانند، انتشارات مروارید، ۱۳۸۰، چاپ ششم، ۱۳۸۵، ص ۶۲.
- ۱۳- احمد عبدالمعطی حجازی، الاعمال الکامله، دار سعادت الصباح، کویت، ۱۹۹۳، ص ۵۲ (به نقل از: احسان عباس، رویکردهای شعر معاصر عرب، حبیب الله عباسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸).
- ۱۴- آنتوان دوسن نگزویه ری، شهریار کوچولو، احمد شاملو، انتشارات نگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۶، ص ۱۹.
- ۱۵- احمد عبدالمعطی حجازی، الاعمال الکامله، دار سعادت الصباح، کویت ۱۹۹۳، صص ۱۸۴ - ۱۸۳ (به نقل از: احسان عباس، رویکردهای شعر معاصر عرب، حبیب الله عباسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰).
- ۱۶- ر.ک. من دفتر الصمت، دمشق، ۱۹۶۸، ص ۴۱ (به نقل از: احسان عباس، رویکردهای شعر معاصر عرب، حبیب الله عباسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱).
- ۱۷- محمد رضا شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۸۰، صص ۱۹۴ - ۱۹۳.
- ۱۸- سهراب سپهری، هشت کتاب، انتشارات طهوری، ۱۳۶۳، چاپ بیست و دوم، ۱۳۷۸، ص ۴۱۹.
- ۱۹- همان، ص ۳۳۶.
- ۲۰- همان، ص ۴۲۸.
- ۲۱- محمدرضا شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۸۰، ص ۱۶۲.
- ۲۲- بلند الحدیدی، دیوان، دارالعودة، بیروت، ۱۹۸۰، ص ۳۳۳ (به نقل از: احسان عباس، رویکردهای شعر معاصر عرب، حبیب الله عباسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲).
- ۲۳- قیصر امین پور، مثل چشمه مثل رود، انتشارات سروش، ۱۴۶۸، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، صص ۳۱ - ۳۰.
- ۲۴- مراجعه شود به شماره ۱۲.
- ۲۵- سهراب سپهری، هشت کتاب، انتشارات طهوری، ۱۳۶۳، چاپ بیست و دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۷۲.